

تحلیل روایتِ مرگ بونصرِ مشکان در تاریخ بیهقی با استفاده از رویکردهای تأویل‌گرایانه

* محمد میر

** محمد مجوزی

*** احسان تمیزی

چکیده

قید و بندهای جامعه‌استبدادی زمان بیهقی در متن تاریخ او به صورت پیچش‌ها و تناقض‌های معنایی آشکار می‌شود که متن را سرشار از مقاصد ناگفته و گفته‌های کنایی می‌سازد. دریافتن معنای حقیقی متن تاریخ بیهقی، بدون تحلیل این پیچش‌های معنایی امکان پذیر نمی‌باشد. پیچیدگی و ابهام در تاریخ بیهقی از آن رو وجود دارد که بیهقی تاریخ‌نگاری است که سعی در بیان حقایق دارد و از سویی از بیان مستقیم این حقایق، احساس خطر می‌کند. تضاد و تناقض میان دیدگاه علمی و منطقی بیهقی به تاریخ‌نگاری و شرایط استبدادی جامعه که ما از آن به عنوان بافت متن یاد می‌کنیم در متن تاریخ بیهقی، به صورت پیچش‌ها و تناقض‌های روایی و معنایی آشکار می‌شود. این امر سبب می‌گردد خواننده در دریافت معنای متن دچار اشکال شود و به ناچار به تأویل و تحلیل متن روی بیاورد. در این مقاله، به تحلیل روایت مرگ بونصر مشکان در تاریخ بیهقی با استفاده از رویکرد تأویل‌گرایانه پرداخته می‌شود تا برخی از حقایق پنهان شده در متن و جنبه‌هایی از شیوه ویژه تاریخ‌نگاری بیهقی آشکار گردد. این مقاله، پیشنهادی است برای سود جستن از راهکارهای تأویل‌گرایانه جهت دریافتن معنای متن و حقایق پنهان شده در تاریخ بیهقی.

واژه های کلیدی: تاریخ بیهقی، تأویل، بافت استبدادی، متن انتقادی، بونصر مشکان.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل

** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل

ehsantamizi@gmail.com

*** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل

آنچه از تاریخ بیهقی در اختیار داریم تاریخ سلطنت سلطان مسعود است که بیهقی در شیوه‌ای عالمانه در پی شرح چگونگی آن، علت یابی برآمدن و سقوط آن است. در تاریخ بیهقی، علت اصلی سقوط سلطان مسعود در خود شخص وی نهفته شده که شخصیتی مستبد، شراب‌خوار، عیاش، سبکسر و نادان، همراه با دیگر ویژگیهای مثبت و منفی شخصیتی هر انسان واقعی دیگری است.^۱ همچنین بیهقی علت سقوط سلطان مسعود را - همچون دیگر سلاطین مستبد- در خود استبداد بیان می‌کند. بیهقی در نگارش تاریخ خود در پی شناخت انتقادی این استبداد و سلطان مسعود همچون جلوه‌ای از استبداد دارد در حالی که بافت استبدادی حاکم بر متن، او را از بیان حقایق باز می‌دارد. بافت استبدادی به معنای فضای ترس، دورویی، تقدیرباوری، عدم اعتماد و اطمینان که بر سراسر تاریخ بیهقی سایه افکنده است. این فضای مسموم هم در اعمال و گفته‌های شخصیت‌های تاریخی و هم در شیوه نگاری بیهقی مشخص است. بیهقی تاریخ روزگار خود را می‌نگارد بنابراین او نیز یکی از شخصیت‌های تاریخی محسوب می‌شود که فضای زمانه بر اعمال و رفتار او تاثیر گذار است (کار، ۱۳۵۱: ۵۳؛ حسین پناهی، ۱۳۹۰: ۱۰۲؛ بیهقی، ۱۳۸۸: شصت و پنج - هفتاد و چهار).

به این نکته باید توجه کرد که استبداد، ساختاری کاملاً جدا و قابل تفکیک از کلیت یک فرهنگ نیست بلکه همچون دیگر مسایل پیچیده انسانی در ارتباط با دیگر اجزا و مسائل فرهنگی قابل شناسایی است. بنابراین شناسایی تأثیر استبداد بر متون تاریخی همچون تاریخ بیهقی نیز در ارتباط با سایر مسائل فرهنگی، با راهکارهای هرمنوتیکی و در ارتباط تمامی اجزای متن با یکدیگر امکان پذیر است. ویژگی‌های غالب روایی در تاریخ بیهقی سبب می‌شود ما برای دریافتن حقایق تاریخی، معنا را در سیر روایت متن و در ارتباط میان اجزا و کلیت متن دریابیم.^۲

۲- پیشینه پژوهش:

تقریباً تمامی پژوهشگرانی که تاکنون به مطالعه پیرامون دریافتن حقایق تاریخی در تاریخ بیهقی پرداخته‌اند به ناچار به رویکردهای هرمنوتیکی روی آورده‌اند و یا به وجود نکات پوشیده در متن تاریخ بیهقی اشاره کرده‌اند. تأویل متن تاریخ بیهقی را از نخستین پژوهش‌ها پیرامون تصحیح متن و دریافت حقایق تاریخی تا جدیدترین پژوهش‌ها و تصحیح کنونی تاریخ بیهقی می‌توان مشاهده کرد. دکتر یاحقی و مهدی سیدی در تصحیح جدیدی که از تاریخ بیهقی ارائه کرده‌اند برداشت‌های تأویل‌گرایانه خود را بیان نموده و به تحلیل‌های مرحوم دکتر فیاض در تصحیح پیشین تاریخ بیهقی نیز اشاره کرده‌اند.

دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، سه عامل تأثیر دوران، شیوه اندیشه نزدیک به جهان بینی فردوسی و اعتقادات و خصوصیات اخلاقی را برای جهان بینی بیهقی بیان می‌کند و برای دریافتن این عوامل، به تحلیل متن روی می‌آورد (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۱-۳۸). شیرین بیانی برای پاسخ گفتن به این پرسش که «چرا حره ختلی تا این حد علاقمند به برکناری محمد و روی کار آمدن مسعود است؟» به تحلیل متن پرداخته است (بیانی، ۱۳۵۰: ۸۴). پژوهشگران دیگری نیز در مقالات «یادنامه ابوالفضل بیهقی» برای دریافتن حقایق تاریخی از رویکردهای هرمنوتیکی سود جستند. در مقالات «روش علمی در کتاب بیهقی» (بینش، ۱۳۷۴)، «سیمای مسعود غزنوی از خلال تاریخ بیهقی» (متنی، ۱۳۷۴)، «توجه تمثیل‌های تاریخی بیهقی» (سلیم، ۱۳۷۴)، «ترک و تازیک در عصر بیهقی» (مینوی، ۱۳۷۴)، «شخصیت آلتون‌تاش از نظر بیهقی» (نورانی وصال، ۱۳۷۴) و «هنر نویسندگی بیهقی» (یوسفی، ۱۳۷۴)، نیز کم و بیش راهکارهای تأویل‌گرایانه را در تحلیل متن تاریخ بیهقی دنبال کرده‌اند. مریلین والدمن با استفاده از نظریه «کنش گفتاری» (Speech act theory) به معرفی و تحلیل تاریخ بیهقی در بستر تاریخ‌نگاری اسلامی-ایرانی پرداخته است. به نظر وی جملات در تاریخ بیهقی، دارای بار معنایی پنهان و پوشیده‌ای هستند که با دقت در ارتباط با سایر اجزای متن آشکار می‌شود بنابراین بسیاری از نکات مبهم حقایق تاریخی را می‌توان در روایات تمثیلی، اشعار و کنایات دریافت (والدمن، ۱۳۷۵: ۲۱۸، ۱۱۷). به نظر عباس میلانی برای مطالعه بهتر تاریخ بیهقی باید بیشتر به نکاتی که به صورت کنایی و پوشیده در تاریخ بیهقی مطرح می‌شوند توجه

کرد (میلانی، ۱۳۸۳: ۳۲). دکتر محمدی بنه‌گزی که بیشتر به کارکردهای نثر تاریخ بیهقی تاکید ورزیده، در کنار تحلیل زبانی به تحلیل معنایی تاریخ بیهقی نیز پرداخته و به بسیاری از مقاصد متنی ناگفته در تاریخ بیهقی اشاره کرده است (محمدی بنه‌گزی، ۱۳۸۴). در پژوهشی دیگر، پژوهش‌گران «... با نگاه تأویل‌گرایانه به عناصر داستانی - لحن، صحنه پردازی، فضا و جو - در تاریخ بیهقی و با کمک گرفتن از تداعی معانی و مفاهیم و محور عمودی و افقی کلام» به این نتیجه دست یافته‌اند که «بیهقی از طریق عناصر مذکور علاوه بر نوشتن تاریخ و داستان پردازی و آراستن سخن به نحوی زیرکانه و پوشیده قصد انتقاد از حکومت مسعود غزنوی و تشریح فضای غیر قابل اعتماد دربار او را داشته است» (صحرائی، علی حیدری و مریم میرزایی مقدم، ۱۳۹۰: ۷۶). جدیدترین پژوهش، «بر اساس مبانی گفتمان‌کاوی، با محوریت وجود دوگانگی در سخنان بیهقی، در پی آن است که تقابل «حقیقت» و «واقعیت» در کلام بیهقی و بر اساس آن، وجود این تقابل در نگرش بیهقی به حکومت و شاه، نحوه استفاده بیهقی از ایدئولوژی در مشروعیت بخشی به حاکمیت غزنوی و نقش ذهن خودآگاه و ناخودآگاه او را در نگرش به شاه و منصب او تحلیل کند» (حسین پناهی، ۱۳۹۰: ۱۰۱).

۳. متن انتقادی، بافت استبدادی

با توجه به این فرض که بیهقی در تاریخ خود، در پی علت‌یابی سقوط سلطان مسعود است تمامی اجزای متن را به صورت منطقی و در راستای علت‌یابی حوادث وارد متن می‌سازد بنابراین هیچ کدام از اجزای متن تاریخ بیهقی، اضافی و دور از این شیوه علمی تاریخ‌نگاری نیست. علت‌هایی که بیهقی برای سقوط سلطان مسعود می‌آورد دارای سیر تاریخی و زمانی مشخص نیست و آنها را در ارتباط با اجزای متن با یکدیگر می‌توان دریافت.

در کار تاریخ‌نگاری بیهقی، بافت استبدادی حاکم بر متن او را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت که همان شرایط فرهنگی و اجتماعی عصر اوست. در «فرهنگ اصطلاحات ادبی»، بافت متن به بافت خرد و کلان تقسیم بندی شده است و در تعریف هر یک چنین آمده است: «بافت خرد به بافتی اطلاق می‌شود که سخن در دل آن جای می‌گیرد. از انواع بافت خرد می‌توان به جا و مورد سخن اشاره کرد (هر سخن جایی

و هر نکته مکانی دارد... از سوی دیگر، بافت کلان در برگیرنده عوامل پیرامونی دورتری است که در اطراف هر ارتباطی قرار دارند. این عوامل عمدتاً عبارتند از عوامل جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی» (سیما داد، ۱۳۸۵: ۷۱، ۷۲). همچنین بافت یا موقعیت متن، شامل نویسنده، مقام و موقعیت اجتماعی و علمی او، مخاطب، مقام و موقعیت اجتماعی و سیاسی او، شرایط زمانی و مکانی و هدف از نوشتن اثر است (قوام و درپر، ۱۳۹۰: ۱۹۷).

شرایط استبدادی روزگار بیهقی، نوشتن تاریخ علمی، منطقی و حقیقت گویی را بر نمی تابد بنابراین بیهقی برای علت یابی حوادث در شیوه علمی خود تغییرها و خلأقت‌هایی نشان داده است. خلأقت‌های بیهقی برای رهایی از سانسور و ممیزی است که بافت متن بر او تحمیل می کرده است. نشان این شرایط ویژه یا بافت متن و تأثیر آن در شیوه تاریخ‌نگاری، در متن تاریخ بیهقی به وضوح آشکار شده آنجا که بیهقی در پی علت‌یابی حوادث و بیان حقایق تاریخی است و جبر زمانه، جلوی حقیقت گویی‌اش را می‌گیرد بنابراین بیهقی به جای بیان حقیقت، حقیقت را دیگر گونه بیان می‌کند. بدین صورت که بیهقی سعی در بیان آشکارای حقایق و از سویی پنهان کردن آنها را دارد که سبب ایجاد پیچش‌های معنایی و دور شدن متن از معنای حقیقی خود می‌شود. و به ناچار مخاطب برای دریافتن حقایق تاریخی و معنای متن، به تأویل و تحلیل متن تاریخ بیهقی روی می‌آورد. بنابراین نیاز به تأویل و تفسیر متن^۳ در تاریخ بیهقی، پیش از آنکه برخاسته از ویژگی‌های ادبی تاریخ بیهقی باشد، برخاسته از تضاد و تناقض میان دیدگاه علمی و منطقی بیهقی به تاریخ‌نگاری و بافت استبدادی حاکم بر متن است.

از دیدگاهی دیگر، می‌توان متن را همچون گفتگو، جزیی از جنبه‌های ارتباطی زبان دانست که نویسنده در آن از طریق متن به ارتباط با خواننده می‌پردازد و از سویی خواننده نیز از طریق خوانش متن و آگاهی‌های ذهنی خود به ارتباط با متن و ذهن نویسنده می‌پردازد. در متون ادبی، ساختارهای ویژه زبان ادبی سبب می‌شود که فرآیند برداشت معنا در ارتباط خواننده با متن، آزادانه تر باشد و توان برداشت‌های معنایی گوناگون برای مخاطبان فراهم گردد بنابراین نیاز به رویکردهای تأویل‌گرایانه در دریافتن معنای این متون به وجود می‌آید (ایگلتون، ۱۳۸۶: ۳۴). دکتر حمید عبداللهیان به بررسی جنبه‌های

ادبی در تاریخ بیهقی پرداخته‌اند. ایشان عاطفه، تخیل، زبان و اسلوب بیان و موسیقی و نظم بیان را جزو ویژگی‌های ادبی تاریخ بیهقی آورده است (عبدالهیان، ۱۳۸۱). نیاز به رویکردهای تأویل‌گرایانه برای دریافتن معنای متن تاریخ بیهقی نه به واسطه ویژگی‌های ادبی آن، بلکه به واسطه بافت استبدادی حاکم بر متن است که در ارتباط و گفتگو تداخل ایجاد می‌کند. در بافت استبدادی، ارتباط و گفتگوی انسانی ارزش خود را از دست می‌دهد و یک دیدگاه خاص، اقتدار خود را بر ذهن و زبان نویسنده تحمیل و او را مجبور به سانسور و اعمال ممیزی در متن و پیام آن می‌کند از سویی شوق نویسنده برای بیان حقایق تاریخی که جزئی از شیوه تاریخ‌نگاری او و در راستای علت‌یابی حوادث هستند، سبب می‌شود که نویسنده راهکارهای خلاقانه‌ای برای بیان حقایق پنهان شده بیافریند. چه آن ممیزی تحمیل شده بر متن و چه آن روش‌های خلاقانه برای بیان حقایق، سبب دور شدن مسیر ارتباط کلامی متن و پیچیدگی در دریافتن معنای متن می‌شود به صورتی که مخاطب برای دریافتن معنای حقیقی متن، ناچار به تأویل و تحلیل متن روی می‌آورد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۴۶-۶۱).

ممیزی اعمال شده در تاریخ بیهقی را می‌توان بیشتر در بخش‌هایی جست که نویسنده از اشخاص در انجام کارهایشان رفع مسئولیت می‌کند. این عمل با نسبت دادن اعمال شخصیت‌های تاریخی به تقدیر و یا شخصیت‌های جانشین دیگر صورت می‌گیرد. آنچنان که در بسیاری از بخش‌های تاریخ بیهقی، اعمال زشت سلطان مسعود به تقدیر و شخصیت‌های درباری نسبت داده می‌شود.

بیهقی در حقیقت، شکننده‌ت‌های ذهنی ایرانیان، پیرامون پادشاهان خدای گونه است. بیهقی با نشان دادن تمامی اعمال و رفتار سلطان مسعود، او را از آسمان خدایان به زمین انسان‌ها می‌کشانند. بنابراین تاریخ بیهقی، متنی انتقادی است که در آن سلطان مسعود نه چون پادشاهی خدای گونه که انسانی معمولی و با ویژگی‌های رفتاری یک انسان واقعی توصیف شده است. تاریخ بیهقی، متنی انتقادی در بافتی استبدادی است که می‌توان تناقض‌ها و پیچیدگی‌های معنایی آن را با رویکردهای تأویل‌گرایانه، تحلیل و تأویل کرد و به معنای حقیقی متن دست یافت.

رولان بارت میان دو نوع متفاوت متن تفاوت قائل می‌شود: متن خواندنی یا بسته (readerly text) و متن نوشتنی یا باز (writerly text). «متن خواندنی مثل رمان‌های رئالیستی آنست که می‌خواهد با اصرار بر معانی خاص، تفسیر بسته را تحمیل کند. اما متن نوشتنی آنست که با هدف قرار دادن «کهنکشان» از دال‌ها» خواننده را بر آن می‌دارد تا خود در حین خواندن، متن خویش را بر طبق مجموعه ای از رمزها (نه یک رمز خاص) بنویسد.» (سیما داد، ۱۳۸۵: ۴۸۴، ۴۲۴). با توجه به این نظر، تاریخ بیهقی را می‌توان میانه این دو نوع متن دانست. تاریخ بیهقی گرچه متنی تاریخی است که بر گزارش و شرح خاصی از حوادث اصرار دارد ولی بافت استبدادی جامعه سبب می‌شود که متن او، قابل تأویل و باز باشد.

از سویی تنها معانی را می‌توان به عنوان معنای حقیقی متن پذیرفت که وحدت، انسجام و روشنی بیشتر متن را در بر داشته باشد. از این رو معانی برداشت شده‌ای که روشنی، وحدت و انسجام متن را از بین می‌برد نمی‌توان معنای حقیقی متن دانست (مکاریک، ۱۳۸۴: ۳۲۱-۳۲۳؛ پالمر، ۱۳۷۷: ۱۳۴). بنابراین تأویل متن تاریخ بیهقی به معنای دریافت هرگونه معنا و یا بی معنایی متن تاریخ بیهقی نیست بلکه تأویل تاریخ بیهقی در راستای دریافت حقایق تاریخی آن قابل پذیرش است.

۴. تحلیل متن

در فهرست تصحیح جدید از تاریخ بیهقی، بیماری بونصر مشکان که به مرگ او منجر شده، مشکوک دانسته شده است (بیهقی: بیست و سه). نشانه‌هایی که در متن وجود دارد ما را به سوی این فرض می‌برد که سلطان مسعود را مسئول مرگ بونصر بدانیم. فرضی که پیرامون مرگ بونصر مشکان در این پژوهش ارائه می‌شود این است که در مجلس شراب سلطان به بونصر مشکان زهر یا سمی داده‌اند که تأثیر کردن آن تا فردا طول کشیده است و سلطان مسعود برای حفظ ظاهر، بخاطر اهمال در دادن شراب بسیار به بونصر از بوسعید بغلانی پنج هزار دینار غرامت می‌گیرد و آه و حسرت خوردن سلطان بر مرگ بونصر، نقش بازی کردن است که پیش از این نیز در فروگرفتن حاجب علی قریب و اعدام حسنگ شیبیه همین دروغ‌گویی و رفتار ریاکارانه سلطان مسعود را دیده ایم (همان، ۵۰-۵۱، ۱۷۶).

انتقادات و بیان حقایق در بخش‌هایی از متن تاریخ بیهقی به صورت کنایی و پنهانی و در بخش‌هایی به صورت آشکار و مستقیم صورت می‌گیرد. یکی از بخش‌هایی که در آن بیهقی به انتقاد آشکار از سلطان مسعود می‌پردازد پیش از جنگ دندانقان و در سخنان بونصر مشکان به سلطان مسعود است. گرچه بونصر مشکان پیش از این نیز به پند و اندرز سلطان پرداخته است ولی هیچ‌کدام از آنها در راستای بی‌اعتبار ساختن و بیان عدم مشروعیت حکومت سلطان مسعود با توجه به فلسفه سیاسی ایران در روزگار خلفای عباسی نبوده است.

سخنان بونصر مشکان نه تنها برای سلطان مسعود، بلکه برای دیگر سلاطین دوران نیز خطر آفرین و مایه رنجش است زیرا بر اساس این سخنان که حقیقت ذهن و اندیشه ایرانیان آن عصر را بیان می‌کند، ملاکی منطقی و عقلانی برای به دست آوردن مشروعیت وجود ندارد و آن‌کس که قدرت را به دست دارد مشروع و آنکه قدرت را از دست می‌دهد نامشروع است.

با توجه به سخنان بونصر مشکان در این بخش از متن در می‌یابیم که او به صورت مستقیم اعتبار و مشروعیت سیاسی حکومت سلطان مسعود که در پرتو عنایات ایزدی به دست می‌آید را زیر سؤال می‌برد. گرچه در این بخش از متن نشانه‌ای آشکارا از خشم و تغییر حالت روحی سلطان مسعود نیست ولی این سخنان راست و تلخ بونصر به مذاق فرد مستبدی همچون سلطان مسعود که حکومت خود را کاملاً مشروع و الهی می‌داند خوش نمی‌آید و این امر در ادامه متن به تقابل میان سلطان و بونصر و سرانجام مرگ بونصر مشکان می‌انجامد. بنابراین آغاز روایت مرگ بونصر مشکان را می‌توان این بخش از متن دانست که بیانگر نقطه آغاز تقابل عمیق میان سلطان مسعود و بونصر مشکان است که در ادامه روایت تقابلها میان این دو شخص اوج می‌گیرد و روایت با مرگ و یا کشته شدن بونصر مشکان پایان می‌یابد.

در سایر بخش‌های متن نیز نشانه‌هایی از تقابل میان سلطان مسعود و بونصر مشکان وجود دارد. زمانی که نامه‌های پنهانی سلطان محمود به دست سلطان مسعود می‌افتد، سلطان مسعود آشکارا بونصر مشکان را عامل فرستادن این نامه‌ها معرفی می‌کند. گرچه در پی ظاهر سازی سلطان مسعود، بونصر از توطئه پسران نجات می‌یابد.

در این بخش از متن نیز پاسخ سلطان مسعود به بونصر مبنی بر بی گناهی و رضایت ایزد از وی در تناقض با دانسته های پیشین ما از متن است که در سراسر آن سلطان مسعود به دروغ گویی، جاسوس گماری، فرو گرفتن و قتل اعیان، سپاهیان و چپاول اموال ایشان و ستم بر مردم عامه می پردازد. برای نمونه ظلم، قتل و غارتی که سلطان مسعود و لشکریان وی بر مردم آمل روا داشته اند (همان، ۴۵۷-۴۶۰، ۴۶۵). می توان این ایجاد تناقض میان دانسته های متنی که برخاسته از آگاهی های پیشین مخاطب، شامل رفتار، گفتار و کارهای متناقض شخصیت های تاریخی است را جزیی از شیوه ویژه تاریخ نگاری بیهقی دانست که با استفاده از آن به شناخت انتقادی و علت یابی حوادث تاریخی می پردازد.

«گفتم: زندگانی خداوند دراز باد، معلوم است که آنچه امروز در خراسان ازین قوم می رود از فساد مردم کشتن و مثله کردن و زنان حرام مسلمانان را به حلال داشتن چنان است که درین صد سال نشان نداده اند و نبوده است و در تواریخ نیامده است، و با این همه در جنگها که کنند ظفر ایشان را می باشد. بدا قوما که ماییم که ایزد عزّ ذکره چنین قوم را بر ما مسلط کرده است و نصرت می دهد. و کار جهان بر پادشاهان و شریعت بسته است و دولت و ملت دو برادرند که به هم بروند و از یکدیگر جدا نباشند. و چون پادشاهی را ایزد عزوجل از عنایت خویش فروگذارد تا چنین قومی بر وی دست یابند دلیل باشد که ایزد تعالی از وی بیازرده است. خداوند اندیشه کند که کار بدان حضرت بزرگ آسمانی چگونه دارد. گفت: شناسم که چیزی رفته است با هیچ کس یا کرده آمده است، که از رضای ایزد تعالی دور بوده است. گفتم: الحمد لله، و این بی ادبی است که کردم و می کنم اما شفقت است که می گویم. خداوند بهتر بنگرد میان خویش و خدای عزوجل اگر عذری باید خواست بخواهد و هم امشب گیرد و پیش آفریدگار رود و با تضرع و زاری روی بر خاک نهد و نذرها کند و برگذشته ها، که میان وی و خدای عزوجل اگر چیزی بوده است، پشیمانی خورد تا هم از فردا ببیند که اثر آن پیدا آید، که دعای پادشاهان را که از دل راست و اعتقاد درست رود هیچ حجاب نیست. چون این بگفتم گفت پذیرفتم که چنین کنم، و تو را معذور داشتم، که به فرمان من گفتم و حق نعمت مرا و از آن پدرم بگزاردی. بازگرد و به هر وقتی که خواهی همچین می گوی و نصیحت می کن که بر تو هیچ تهمت نیست. خدمت کردم و بازگشتم، و

امیدوارم که خدای عزوجل مرا پاداش دهد برین جمله که گفتم. و ندانم که خوش آمد و یا نیامد، باری از گردن خویش بیرون کردم.» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۵۹۳-۵۹۴)

در ادامه روایت تاریخ بیهقی، بر این قرار می‌گیرد که برای برقراری معاهده صلح، از طرف مسعود فرستاده‌ای به سوی سلجوقیان فرستاده شود. سخنان سلجوقیان به فرستاده سلطان مسعود، بازگشت به عقبی (فلاش بک) است که در آن اشتباهات سلطان مسعود در جنگ با سلجوقیان یادآوری می‌شود. این امر با استفاده کنایی از واژه «اگر» صورت می‌گیرد. استفاده از فرضهای کنایی، آینده نگری، بازگشت به حوادث تاریخی گذشته و دانسته های پیشین متنی نیز از دیگر راهکارهای ویژه تاریخ‌نگاری بیهقی است. اینکه برای نمونه سلطان مسعود پس از شکست نخستنی که بر سلجوقیان وارد ساخت، «...اگر همچنان برفور در عقب ما بیامدی یکی از ما و زنان و بچگان باز نرسی. اما دولتی بود ما را که بر جای فرود آمدند و در دنبال ما نیامدند.» (همان: ۵۹۵) بیان این مطلب تعقیب نکردن هزیمتین سلجوقی، شراب خواری و دیگر «کارهای ناندیشیده مکرر» پیشین سلطان مسعود را به یاد می‌آورد (همان: ۵۷۱، ۵۷۷، ۵۸۵) و سلطان مسعود را به صورت کنایی سبک‌سر، بی فکر و مسئول اصلی شکست از سلجوقیان معرفی می‌کند.

صلح برقرار می‌شود، سلطان مسعود آن را می‌پذیرد و وظیفه برقرار کردن صلح و دیگر مسئولیت‌ها را به وزیر می‌سپارد و «فرمود: اگرچه این کار روی به عجز دارد، چون خواهی بزرگ مصلحت بیند و صلاح وقت این است پردازد چنان که واجب کند.» (همان: ۵۹۶) بر این قرار می‌گیرد که سرزمین‌هایی به سلجوقیان داده شود و مال و جان ایشان در امان باشد. سخنان آینده نگرانه وزیر، با فرضی کنایی، اشتباهاتی که مسعود در آینده مرتکب خواهد شد را بیان می‌کند. «اگر پادشاه سخن من بشنود و بر رای من کار کند چنان سازم به مرور ایام که ایشان را قدم بر جایی یله نکنم که بنهند، تا کل و جملت برافتند و یا آواره از زمین خراسان بروند و از آب بگذرند و ما را فتنه ایشان منقطع شود به تدبیر صائب و متانت رأی. اما می‌دانم که این پادشاه را بدو نگذارند و بر رایهای من اعتراض کند، و بر آن بسنده نکنند لشکرها فرستند به اطراف و این کار ساخته را درهم کنند و ایشان را بشورانند و برمانند و هر روز این کار

شوریده گردد و ایشان قویتر و انبوه تر گردند و بیشتر شوند و خراسان و عراق تمامت از دست ما بشود، و جز این ناکامیها دیده آید، تا حکم حق عزوجل چیست.» (همان: ۵۹۹ - ۶۰۰) در ادامه شرایط روی به آرامی دارد، بر این قرار می‌گیرد که لشکر به هریو برود، در آنجا استراحت کند و به صلح نیز پایبند باشند. سلطان مسعود نیز وزیر را دلگرم می‌سازد. «اکنون بعد ازین آنچه به مصالح ملک و دولت بازگردد به کار می‌دار و ما را برین رایهای تو هیچ اعتراض نیست، تا به دل قوی این خلل را به کفایت و کاردانی و متانت رای دریابی.» (همان: ۶۰۰)

در ادامه تمام سخن‌های آینده نگرانه و فرض کنایی وزیر خواجه احمد عبدالصمد تحقق می‌پذیرد، سلطان مسعود که به بونصر سخن از پاکی اعتقاد و ظلم نکردن بر بندگان خدا گفته بود، عهدنامه صلح را فراموش می‌کند و به کارهای ستم‌گرانه پیشین خویش ادامه می‌دهد. سخنان وزیر و بونصر مشکان در این بخش از متن که استبداد رای و نادانی سلطان مسعود را آشکار می‌سازد در تناقض با سخنان پیشین سلطان مسعود است که گفته بود «ما را بر رایهای تو هیچ اعتراضی نیست.» همچنین در سخنان ایشان، ناراحت شدن سلطان از پندهای پیرانی همچون بونصر نیز بیان می‌شود که به وجود کینه و کدورت و عمیق شدن تقابل میان بونصر و سلطان مسعود اشاره می‌کند. یکی از شیوه‌هایی که بی‌هقی از آن برای انتقاد غیر مستقیم از افراد مستبد انجام می‌دهد، جانشین ساختن شخصیت یا عاملی جانشین برای رفع مسئولیت از فرد مستبد است. بدین صورت که از سویی حوادثی که اتفاق می‌افتد را به تقدیر یا فرد دیگری غیر از مسئول اصلی نسبت می‌دهد و از سویی با قرار دادن نشانه‌هایی در متن، مسئولیت آن فرد مستبد را در حادثه‌ای که اتفاق افتاده است آشکار می‌سازد (صحرايي، علی حیدری و مریم میرزایی مقدم، ۱۳۹۰: ۸۱). در این بخش از متن نیز گرچه استبداد، نادانی و مسئولیت سلطان مسعود در حوادث تاریخی آشکار شده است ولی در سخنان بونصر مشکان، اعمال سلطان مسعود به «جوانان کارنا دیده» نسبت داده می‌شود.

«و رفتند و ضبط کردند همه نواحی را و عمال بر کار شدند و مال می‌ستدند، و امیر به نشاط و شراب مشغول گشت چنان که هیچ می‌نیاسود و بار می‌داد و کار می‌ساخت... و از هرات و نواحی آن،

بادغیس و گنج روستا و هرکجا دست رسد، به هزار هزار دینار برات نیشند لشکر را، و به عُنْف بستند بهانه آنکه با ترکمانان چرا موافقت کردند. و کارها دیگر شد که این پادشاه را به آخر رسیده بود، و کسی زهره نمی داشت که به ابتدا سخن گفتمی با وی و نصیحت کردی... وزیر استادم را گفت چون میبینی حالها؟ که خداوند آنچه رفت فراموش کرد و دست به نشاط زد و حدیث رسول و مخالفان و مواضعی نهادن نمی رود؛ و مرا این سخت ناخوش می آید، که مسئله بر حال خویش است بلکه مشکل تر. استادم گفت این حال از آن درگذشته است که تلافی پذیرد. و سخونی که ناخوش خواهد آمد ناگفته به. و خداوند را امروز سخون ما پیران ناخوش می آید، و این همه جوانان کارناده می خواهند و بدین سبب صورت پیران زشت می کنند، و جز خاموشی روی نیست.» (همان: ۶۰۱-۶۰۲)

سلطان مسعود سعی در فراهم ساختن سپاه، آلات جنگی و جلب نظر اعیان و حکمرانان دیگر مناطق دارد (همان: ۶۰۳). یکی از کسانی که مسعود در پی همراه ساختن وی با خود است، باکالیجار حکمران آمل و طبرستان است که پیش از این مسعود به مناطق حکمرانی وی یورش برده است. گویی تمامی آنچه در این بخش از متن می خوانیم پیش از این نیز در سراسر متن و در رفتار مسعود با دیگر حکمرانان، اعیان و سران سپاه تکرار شده است. بیان حوادث مشابه که در متن تکرار شده و اغلب به نتایج مشابهی نیز می انجامد را نیز می توان یکی از شیوه های ویژه تاریخ نگاری بیهقی دانست. سلطان مسعود از آغاز حکمرانی خود، به وعده و وعید می پردازد ولی برآستی به هیچ کدام از آن وعده ها عمل نمی کند، به آسانی اطرافیان خود را فرو می گیرد و به دیگر مناطق حمله ور می شود. نکته ای که در این بخش از متن و دیگر بخش های همانند با آن در پرتو شیوه تاریخ نگاری بیهقی آشکار می شود حقیقتی است که در سراسر فرهنگ استبدادی خودنمایی می کند و آن، دروغگویی و ترس همیشگی افراد است. این نکته را نیز نمی توان از یاد برد که بخشی از دشمنان سلطان مسعود را همین اعیان ترسان و فروگرفته شده و غلامان گریخته ایشان تشکیل می دهند که به سلجوقیان پیوسته اند (همان: ۵۷۹).

در این شرایط بحرانی و قحطی در خراسان، سلطان مسعود همچنان به تجملات و عیش و نوش خویش مشغول است. به گمان من در بیان شکوه و قدرتمندی لشکر مسعود که به اغراق می ماند نیز می -

توان یکی از شیوه‌های تاریخ‌نگاری بیهقی را جست. بدین صورت که بیهقی با دادن آگاهی پیرامون قدرتمندی این سپاه و فراهم بودن تمامی امکانات برای سلطان مسعود که در ادامه روایت تاریخ از سلجوقیان شکست می‌خورد سعی در بیان این حقیقت دارد که با وجود تمامی امکانات باز هم سلطان مسعود شکست می‌خورد زیرا پادشاهی مستبد، عیاش و نادان است بنابراین مسئول شکست خوردن از سلجوقیان، سلطان مسعود است نه کس دیگری (همان: ۶۰۳).

بدنه اصلی روایت مرگ بونصر مشکان در این بخش از متن قرار دارد که بیهقی در آن سخنان ناپسندیده بونصر را که خردمندان نمی‌پسندیدند بازگو می‌کند. بیهقی میان نزدیک بودن مرگ بونصر و این سخنان ارتباط برقرار می‌کند گویی این سخنان به مرگ وی منجر شده است. با توجه به سخنان بونصر درمی‌یابیم که او نیز همچون وزیر با توجه به اعمال و رفتار نابخردانه و ستمکارانه سلطان مسعود، شکست خوردن وی از سلجوقیان را پیش بینی می‌کند. ولی چرا بیهقی این سخنان بونصر مشکان را دور از خرد می‌داند؟ با توجه به ادامه متن که در آن سلطان مسعود با شنیدن این سخنان راست بونصر، خشمگین می‌شود؛ خردمندی در این بخش از متن، محافظه کاری، انتقاد نکردن، چاپلوسی، دروغ گویی و نگاه داشتن دل سلطان مستبد در هر شرایطی تعریف شده است. بونصر در ادامه با صفت «خردمندتر ارکان دولت» توصیف می‌شود و از سویی میان سخنان بوسهل زوزنی که بونصر را «روشن رای مردی» می‌داند و توصیف بیهقی از سخنان ناپسندیده و نابخردانه بونصر مشکان تناقض ایجاد می‌شود و این تناقض در حقیقت راستگویی و خردمندی بونصر مشکان را آشکار می‌سازد و اینکه علت مرگ وی همین سخنان انتقادی و روشن گرانه اوست که بر مذاق سلطان مسعود مستبد و نادان خوش نمی‌آید. در سخن بونصر آنجا که می‌گوید: «جان بر خیره بشود» به صورت کنایی این نکته را بیان می‌کند که پایداری، تلاش و جنگیدن برای سلطان مستبد و نادانی همچون مسعود، کاری بیهوده و بی ارزش است. بیهقی ارتباطی میان سخنان بونصر مشکان، نزدیک بودن مرگ وی و خشمگین شدن سلطان مسعود برقرار می‌سازد گویی اگر بونصر این سخنان را نمی‌گفت، اجل او نیز نمی‌رسید و او نیز همچون دیگر خردمندان، در حقیقت چاپلوسان، محافظه کاران و دروغ گویان، همچنان می‌زیست. با تحلیل روایت مرگ بونصر مشکان در این

بخش از متن و ادامه آن در می‌یابیم که مرگِ بونصرِ مشکان به واسطه انتقادات آشکاری است که از شخصیتِ مستبد و نادانِ سلطان مسعود می‌کند. مرگِ بونصرِ مشکان یاد آور همان حکایتِ همیشگیِ فرهنگِ ماست که «زبانِ سرخ، سرِ سبز را می‌دهد بر باد.»

«و اوستادم را اجل نزدیک رسیده بود، درین روزگار سخنانی می‌رفت بر لفظِ وی ناپسندیده که خردمندان آن نمی‌پسندیدند... گفت ازین حالها می‌اندیشم که در میانِ آنیم، که کاری بسته می‌بینم چنان که هیچ گونه اندیشه فراز این بیرون نمی‌شود، و می‌ترسم و گویی بدان می‌نگرم که ما را هزیمتی افتد در بیابانی، چنان که کس بر کس نرسد و آنجا بی‌غلام و بی‌یار مانم و جان بر خیره بشود و چیزی باید دید که هرگز ندیده‌ام... و پس از این به روزی چهل استادم گذشته شد رضی الله عنه - پس ازین بیارم - و ما از هرات برفتیم، پس از هفت ماه به دندانقان مرو آن هزیمت و حادثه بزرگ افتاد و چندین ناکامیها دیدیم. بوسهل در راه چند بار مرا گفت: «سبحان الله العظیم! چه روشن رای مردی بود بونصر مشکان! گفتم این روزها را می‌دید که ما در آنیم...» و این چه بر لفظِ بونصر رفت درین مجلس، فرا کردند تا به امیر رسانیدند و گفتند «چون از لفظِ صاحب دیوان رسالت چنین سخنان به مخالفان رسانند، و وی خردمندتر ارکان دولت است، بسیار خلل افتد و ایشان را دلیری افزاید.» امیر بدین سبب متغیر شد سخت اما حشمتش را نگاه داشت تا آنگاه که کرانه شد.» (همان: ۶۰۴ - ۶۰۵)

در ادامه روایت، پس از سخنانِ بونصرِ مشکان و خشمگین شدنِ سلطان مسعود از وی، بیهقی پاره روایتِ نامرتب با مرگِ بونصر - مذاکرات در ادب و سماع و اقتراحات - را گنجانده است. بیهقی مذاکراتِ ادبی میانِ قاضی منصور و بوسهل زوزنی را از زبانِ فقیهی به نام مسعود روایت می‌کند، در این بخش همچنین در پاره روایتی دیگر به سرنوشتِ این فرد که از دوستانِ بیهقی نیز هست اشاره می‌کند (همان: ۶۰۵ - ۶۰۹). این پاره روایت‌ها، در سیرِ رواییِ مرگِ بونصرِ مشکان فاصله می‌اندازند. به گمان من این نکته نیز یکی از شیوه‌های ویژه تاریخ‌نگاری بیهقی است بدین صورت که با وارد کردنِ پاره روایت‌های فرعی در سیرِ روایتِ اصلی، در دریافتنِ معنایِ حقیقیِ متن توسطِ مخاطبِ اخلاص ایجاد می‌شود. بیهقی

با این شیوه، حقایق انتقادی را در متن خود پنهان می‌سازد و از سویی با راهکارهای دیگری همچون سخنان کنایی، روایت های موازی و تمثیلی و... این حقایق پنهان شده را آشکار می‌سازد.

بیهقی در پایان بیان مذاکرات ادبی، ماجرای جشن مهرگان و خشم گرفتن سلطان مسعود بر مسعود رازی شاعر که «سخت نیکو نصیحتی» کرده است را روایت می‌کند. با مقایسه میان سرنوشت مسعود رازی شاعر با بونصر مشکان در می‌یابیم که هر دو سرنوشتی مشابه داشته‌اند و آنچه تاکنون سببی بر جای ماندن مال و جان بونصر مشکان شده است «حشمت» بونصر است که سلطان را از خشم گرفتن آشکار بر وی مصون می‌دارد. شبیه این سخن بیهقی در مورد مسعود رازی که «هر چند فضول بود و شعرا را با ملوکان این نرسد» در روایت بردار کردن حسنک نیز تکرار شده است: «و چاکران و بندگان را زبان نگاه باید داشت با خداوندان، که مُحال است رویاهان را با شیران چخیدن.» (همان: ۱۶۹) نبود فرهنگ انتقادی سبب می‌شود که هرگونه انتقاد و حتی پند و اندرز با دشمنی و اعلان جنگ یکسان انگاشته شود زیرا در فرهنگ استبدادی، ارزش و جایگاهی برای انتقاد و تغییر پیش بینی نشده است. در این فرهنگ، هرگونه انتقاد به دشمنی و آشوب و یا تقدیر گرایی و پوچ انگاری منتهی می‌شود. آنچنان‌که بیهقی در این بخش بیان می‌کند: «و مناقشتها می‌رفت. و عمر به پایان آمده بود. و حال مردم و دولت دنیا این است. و این روزگار مهرگان نیز بگذشت و به پایان آمد.» (همان: ۶۰۹) در ادامه متن که آشوب، غارت و پیچیدگی احوال خراسان روایت می‌شود بیهقی به صورت کنایی سلطان مسعود را فردی نادان، بی فکر و فاقد درک عمیق از حوادث معرفی می‌کند: «و امیر ازین اخبار بخندیدی، اما بر کسانی که غور در کارها داشتند این سخت صعب بود.» (همان: ۶۱۰)

روایت مرگ بونصر مشکان در این بخش به میانه خود می‌رسد. در این بخش از متن حادثه ای رخ می‌دهد و خشم سلطان بر بونصر مشکان بیشتر می‌شود. شخصیت جانشین بوالحسن عبدالجلیل وارد روایت می‌شود تا جایگزین نقش منفی سلطان مسعود در قتل بونصر مشکان شود. بوالحسن عبدالجلیل که او را می‌توان یکی از همان خردمندان محافظه کار و چاپلوس دانست با هدف به دست آوردن خاطر همایونی سلطان مسعود، پیشنهاد گرفتن اسبان و شتران اعیان تازیک را به سلطان مسعود می‌دهد. اما در پس این

خدمت چاپلوسانه، بوالحسن هدف دیگری نیز دارد که همان دل گران تر کردن سلطان مسعود بر بونصرِ مشکان است.^۴ آنچه بیهقی در ظاهر پیرامون این کار بیان می‌کند صورت کاری عرف جامعه و معمولی را دارد. سلطان مسعود این پیشنهاد را می‌پذیرد و اعیان نیز دادن مال‌هایی که با خط بوالحسن عبدالجلیل بر آنها نوشته شده است را قبول می‌کنند. ولی این تنها ظاهر کار است و در حقیقت این کار، دزدی در روز روشن محسوب می‌شود. در این بخش به صورت کنایی، سلطان مسعود که این پیشنهاد را می‌پذیرد به عنوان مسئول حقیقی این دزدی و غارت اموال اعیان تازیک معرفی می‌شود. و اعیان تازیک نیز در حقیقت همان خردمندان محافظه کار و دروغگو هستند و پذیرش غارت کردن و دزدی اموالشان توسط سلطان مسعود از روی محافظه کاری و اجبار است. ولی بونصر مشکان که جزو این خردمندان چاپلوس و دروغگو نمی‌تواند باشد، حقیقت موضوع را بیان می‌کند اینکه این کار سلطان مسعود با فروگرفتن اعیان و سران سپاه، حبس کردن و کشتن و اموال ایشان را به زور غصب کردن تفاوتی ندارد که پیش از این نیز نمونه‌های بسیاری مانند آن در رفتار سلطان مسعود با حاجب علی قریب، اریارق و غازی حاجب، حسنگ، امیر یوسف و دیگران تجربه شده است.

«بوالحسن عبدالجلیل خلوتی کرد با امیر رضی الله عنه و گفت «ما تازیکان اسب و اشتر زیادتی داریم بسیار، و امیر جهت لشکر آمده به زیادت حاجتمند است، و همه از نعمت و دولت وی ساخته ایم، نسختی باید کرد و بر نام هر کسی چیزی نبشت.» و غرض درین نه خدمت بود بلکه خواست بر نام استاد چیزی نویسد و از بدخویی و عادت او دانست که نپذیرد و سخون گوید، امیر بر وی دل گران تر کند. امیر را این سخون نامقارب نیامد. و بوالحسن به خط خویش نسختی نبشت و همه اعیان تازیک را در آن آورد. و آن عرضه کردند، و هر کس گفت فرمان بردارم و از دل‌های ایشان ایزد عزوجل دانست و بونصر آب بر آسمان انداخت که «تا یک سر اسب و اشتر به کار است!» و اضطرابها کرد و گفت: «چون کار بونصر بدان منزلت رسید که به گفتار چون بواحسن ایدونی بر وی ستوری نویسند، زندان و خواری و درویشی و مرگ بر وی خوش شد.» و پیغام داد به زبان بوالعلاء طیب که «بنده پیر گشت و این اندک

مایه تجملی که دارد خدمت راست، و چون بدین حاجت آمد فرمان خداوند را باشد، کدام قلعت فرماید تا بنده آنجا رود و بنشیند؟» (همان: ۶۱۰-۶۱۱)

این سخنانِ راست و تلخِ بونصرِ مشکان، بر سلطان مسعود دُرُشت و گران می‌آید و خشم او را بر بونصر بیشتر می‌کند. سلطان مسعود در سخنانِ خود، ماجرایِ را در گذشته بیان می‌کند که در آن بوسهلِ زوزنی سلطان مسعود را به فرو گرفتن بونصرِ مشکان و غارتِ اموالِ او ترغیب کرده است. (همان: ۵۶)

گرچه سلطان مسعود در آن زمان، این پیشنهاد را به خاطرِ کاراییِ بونصر در دیوانِ رسالت نپذیرفته است ولی بیانِ دوباره آن ماجرا نشان دهنده آن است که سلطان مسعود چندان هم نسبت به این کار بی‌میل نیست و در ادامه ممکن است شاهدِ فروگرفتن بونصرِ مشکان و غارتِ اموالِ او توسطِ سلطان مسعود باشیم. خود بونصر نیز این امکان را می‌دهد که به سرنوشتی شبیه دیگر افرادِ فروگرفته شده دچار شود از آنرو که می‌گوید: «من دل بر همه بلاها خوش کردم». بیهقی با بیانِ شرایطِ ناگوار که نامه بونصر در آن به سلطان داده شده است و اخبارِ دردکننده، سعی در رفعِ مسئولیتِ سلطان مسعود دارد که جنبه انتقادیِ متن را کاهش می‌یابد. شبیه همین فرافکنی در سخنانِ بونصرِ مشکان، پس از شنیدنِ جوابِ سلطان مسعود نیز وجود دارد زیرا بونصر از سویی می‌گوید: «خاک بر سرِ آن خاکسار که خدمتِ پادشاهان کند، که با ایشان وفا و حرمت و رحمت نیست» و به صورتِ مستقیم از سلطان مسعود انتقاد می‌کند و از سویی در ادامه، مسئولیتِ کارِ زشتی که سلطان مسعود انجام داده است را به بوالحسن عبدالجلیل نسبت می‌دهد و می‌گوید: «و به گفتارِ چون بوالحسنی چیز ندهم». روایت در ادامه همانندِ دیگر فروگرفتن‌ها پیش می‌رود. فروگرفتنِ اعیان، سرانِ سپاه و امیران که پیش از این نیز در متن سابقه داشته است. در اینجا نیز سلطان مسعود پیش از فروگرفتن، به دروغ قربانیِ خویش را می‌نوازد و او را در مجلسِ خود شراب می‌دهد. شبیه همین کارها را سلطان مسعود در فرو گیریِ اریارق و غازی حاجب سپاه سالار نیز انجام داده است. (همان: ۲۱۹-۲۲۴)

«و استادم به دیوان باز آمد و بر آغاجی پیغام را شتاب می‌کرد تا به ضرورت برسانید وقتی که امیر در خشم بود از اخبارِ دردکننده که برسید. بعد از آن آغاجی از پیشِ سلطان بیرون آمد و مرا بخواند و گفت

خواجه عمید را بگوی که رسانیدم و گفت «عفو کردم وی را از این» و به خوشی گفت، تا دل مشغول ندارد. و رقعت به من باز داد و پوشیده گفت: استادت را مگوی، که غمناک شود. امیر رقعت بینداخت و سخت در خشم شد و گفت «گناه نه بونصر راست، ما راست که سیصد هزار که وقیعت کرده اند بگذاشته ایم.»... آنچه گفته بود آجایی بگفتم. گفت «دانستم، و همچین چشم داشتم. خاک بر سر آن خاکسار که خدمت پادشاهان کند، که با ایشان وفا و حرمت و رحمت نیست. من دل بر همه بلاها خوش کردم، و به گفتار چون بوالحسنی چیز ندهم.» باز گشتم. و وی پس از آن غمناک و اندیشه مند می بود. امیر رضی الله عنه حرمت او را نگاه می داشت. یک روزش شراب داد و بسیار بنواخت. (همان: ۶۱۱-۶۱۲)

در ادامه، بوسعید بغلانی، بونصر را به باغ خود میهمان می کند. بونصر به میهمانی او می رود، شب هنگام به خانه خویش باز می گردد و فردا آدینه به بارگاه می آید. پیش امیر می رود و چند نامه را پاسخ می دهد. به دیوان باز می گردد، ناگهان لقوه و فالج و سکتته بر او عارض می شود و می میرد. در این بخش از متن، بیهقی علت مرگ بونصر را با اطمینان بیان نمی کند. «گفتند که شراب کدو بسیار دادندش با نبیذ آن روز که بدان باغ بود مهمان نایب.» (همان: ۶۱۳) مرجع فعل این جمله، مشخص نیست که به چه کسی باز می - گردد؟ گویی این گفته تنها خبری دروغین است که سلطان مسعود همچون دیگر نقشه های دروغینش برای رفع مسئولیت از خود شایع کرده است. در داستان حسنک نیز به دروغ کسانی را به عنوان پیک خلیفه به مردم نشان می دهند (همان: ۱۷۶). مرجع حقیقی این فعل را می توان در جمله بعد جست. «و از آن نایب پنج هزار دینار بستد امیر.» (همان: ۶۱۳) به گمان من مرجع فعل گفتند به سلطان مسعود باز می - گردد که با این شایعه دروغین در پی پاک کردن نقش خود در کشتن بونصر مشکان است و برای حفظ ظاهر از بوسعید بغلانی که بونصر مشکان شب پیش در خانه او میهمان بوده به عنوان غرامت پنج هزار دینار می گیرد تا مردم گمان کنند که مرگ بونصر بر اثر اهمال بوسعید بغلانی در دادن شراب کدوی بسیار به او بوده است.

این نقشه و شایعه دروغین در ادامه متن، توسط بیهقی رسوا و برملا می‌شود. بیهقی می‌گوید: «ملک روی زمین نخواهم با تبعات آزاری بزرگ، تا به خون چه رسد.» (همان: ۶۱۳) واژه خون ریختن به صورت کنایی حقیقت حادّه را بیان می‌کند، اینکه بونصر مشکان نمرده است بلکه کشته شده است و کسی که او را کشته است سلطانی است خواهان ملک روی زمین.

مسئولیت سلطان مسعود در مرگ بونصر مشکان در این بخش از متن آشکار تر بیان می‌شود که سلطان مسعود، تمامی اسبان و شتران او را داغ سلطانی می‌نهد و اموالش را به خزانه خویش می‌برد. همچنین سلطان مسعود احساس پشیمانی و اندوه خود را در فقدان و نبود بونصر بیان می‌کند و به بوالحسن عبدالجلیل دشنام می‌دهد. شبیه این رفتار او را پس از حمله به آمل نیز شاهد هستیم که در آن سلطان مسعود، عراقی دبیر را دشنام می‌دهد و او را عامل کارهای زشت خود معرفی می‌کند (همان: ۴۶۵). در این بخش از متن نیز، اگر سلطان مسعود خود را مسئول مرگ بونصر مشکان نمی‌دانست دلیلی برای اندوه خوردن و دشنام دادنش به بوالحسن عبدالجلیل وجود نداشت. بنابراین سلطان مسعود خود را در مرگ بونصر مشکان مسئول می‌داند و همچون دیگر کارها و رفتارهای زشت خود، سعی در پنهان کردن این مسئولیت دارد و دیگران را جانشین خود می‌سازد و ایشان را مسئول اعمال و رفتار زشت خود معرفی می‌کند.

نشست همایش ملی پژوهش‌های ادبی

«و غلامان خوب به کار آمده که بندگان بودند به سرای سلطان بردند و اشتران و اسبان را داغ سلطانی نهادند. و چند سر از آن که بخواسته بودند و اضطراب می‌کرد آنگاه بدان آسانی فرو گذاشت و برفت. و بوسعید مشرف به فرمان بیامد تا خزانه را نسخت کرد آنچه داشت مرد. راست آن رقعت را که نبشته بود به امیر برد و خبر یافت، و فهرست آن آمد که رشته تایی از آنکه نبشته بود زیادت نیافتند. امیر به تعجب بماند از حال راستی این مرد فی الحیاء و الممات و وی را بسیار ستود؛ و هرگاه که حدیث وی رسیدی تو جّع و ترخم نمودی و بوالحسن عبدالجلیل را دشنام دادی و کافر نعمت خواندی.» (همان: ۶۱۸)

نتیجه گیری

بیشتر پژوهشگرانی که به پژوهش، پیرامون تاریخ بیهقی پرداخته اند به وجود نکات پوشیده در آن اشاره کرده اند. این امر برخاسته از تأثیر بافت استبدادی بر تاریخ بیهقی، همچون متنی انتقادی است. به عنوان نمونه در این پژوهش، با تحلیل و تأویل روایت مرگ بونصر مشکان در تاریخ بیهقی در می یابیم گرچه بیهقی به صورت مستقیم، سلطان مسعود را مسئول مرگ بونصر معرفی نمی کند ولی نشانه های آشکار موجود در متن، مخاطب را به سوی این حقیقت می برد که سلطان مسعود، بونصر مشکان را به دلیل انتقادهای آشکارش از استبداد و کارهای اشتباه سلطان مسعود، کشته است و اموال او را نیز همچون دیگر افراد فروگرفته در خزانه خویش ضبط کرده است. جنبه هایی از شیوه ویژه تاریخ نگاری بیهقی نیز در این بخش از متن، آشکار می شود:

۱- از طریق ایجاد تناقض میان دانسته های متنی که برخاسته از آگاهی های پیشین مخاطب، شامل رفتار، گفتار و کارهای متناقض شخصیت های تاریخ است، بسیاری از حقایق تاریخی پنهان شده را آشکار می سازد. این عمل با استفاده از فرض های کنایی، آینده نگری و بازگشت به گذشته صورت می گیرد.

۲- با جانشین ساختن عامل یا شخصیت فرعی به جای عامل و مسئول حقیقی حوادث، از فرد مسئول و مستبد رفع مسئولیت می کند و از سویی با قرار دادن نشانه هایی در متن، به عامل و مسئول حقیقی اشاره می کند.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

۳- با وارد کردن پاره روایت های فرعی و نامرتبط در سیر روایت اصلی و دریافت معنای حقیقی متن، اخلال ایجاد می کند و در ادامه متن با استفاده از راهکارهای دیگری همچون روایت های موازی و تمثیلی، عبارات و اشعار کنایی، سعی در بیان حقایق پنهان شده دارد.

بی نوشت:

۱- این واقع‌نمایی که تاریخ‌بیهقی را به رمان‌های رئالیستی نزدیک می‌سازد ویژگی جالبی است که برای متنی تاریخی در قرن ۴ هجری حکم یک معجزه را دارد و گواهی دیگری است بر ارزشمندی تاریخ‌بیهقی. ر. ک: (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۴؛ ایرانی، ۱۳۸۰: ۵۲، حسینی، ۱۳۸۳: ۱۰۵، ۱۵۷، ۱۶۱، ۲۱۴).

۲- «زبان و روایت را می‌توانیم به مثابه جنبه‌های در هم بافته‌ای از متون یا سخن ادبی در نظر بگیریم. روایت راهی است برای ترکیب کردن واحدهای زبان در ساختارهای بزرگ‌تر، و تقریباً همه استفاده‌های زبان را داراست یا معانی جهت، زمان و کنش را به کار می‌گیرد... پس، روایت برای ادبیات بنیادی است. عنصر مرکزی نظریه ادبی محسوب می‌شود. این اصطلاح یا می‌تواند به شیوه‌ای تنگ دامنه و بیشتر فرمالیستی (شکل‌گرایی) به کار گرفته می‌شود یا در معنی گسترده و ایدئولوژیکی‌اش (جهان‌بینانه)، درک شیوه‌هایی که روایت در آنها عمل می‌کند به ما کمک می‌کند تا چیزی از متون ادبی دستگیرمان شود که اکثر شیوه‌های نقد سنتی قادر به فهم آن نبودند. روایت همچنین به ما کمک می‌کند تا متون و اشکال دیگری از دانش را تفسیر کنیم که در جهان اجتماعی و روابط ما با آن جریان دارند. روایت‌ها هم شیوه‌های فردی و هم شیوه‌های جمعی دیدن را فراهم می‌آورند و اغلب آنقدر تأثیرگذارند که ما به وجود آنها به مثابه روایت ناآگاهیم» (وبستر، ۱۳۸۳: ۴۸، ۵۲).

۳- ر. ک: (سیما داد، ۱۳۸۵: ۱۴۷-۱۵۱).

۴- دکتر خلیلی، نیز برای تحلیل تاریخ‌بیهقی بر اساس مفاهیم نظریه سرمایه اجتماعی از راهکارهای هرمنوتیکی سود جستند. ایشان شرایط اجتماعی روزگار بیهقی را چنین بیان می‌کنند: «نخبگان در میان خود نیز رقابتی سخت ستیزنده داشتند زیرا در پیوندهای مرید پرورانه هر کسی که به هر نحو ارادت خود را بیشتر اثبات می‌کرد، نزد پادشاه مقام و جایگاهی نزدیکتر و فخرمتر می‌یافت. بنابراین رقابتی سالم وجود نداشت و در میان نخبگان، آنچه حاکم بود نبود دیون متقابل و برگه‌های اعتباری بود که سرآمدان در آن میانه به یکدیگر هیچ اعتمادی نداشتند و در فضای بی‌اطمینانی هر کس منفعت خود را افزونتر می‌طلبید. بدهی تسویه نشده‌ای وجود نداشت مگر انتقام و تضریب و تخویف و تخفیف و مخذول کردن که در آن هنگامه، نخبگان، به جز تعدادی انگشت شمار، سخت مشغول بدان و افزون ساختن سرمایه منفی اجتماعی و رفتارهای ناشایست می‌بودند. ... تاریخ بیهقی گزارشی داستان‌وار از رواج ناشایستها در میان قومی است که از ترک و تازی و ایرانی به میان آمده و اینک نه ترک‌اند و نه تازی و نه ایرانی؛ جمعیت خاطر ندارند و پریشان‌روان‌اند و همگان در عین زیستن با همدیگر، تنهایی بدون پشتوانه و پناهگاه‌اند. در این وضعیت، بیم، مستولی است و کسی ایمن نیست از دیگری، چه پادشاه باشد و چه رعیت.» (خلیلی، ۱۳۸۷: ۱۶۷، ۱۷۱)

منابع

اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۴). «جهان بینی ابوالفضل بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ دوم.

ایرانی، ناصر. (۱۳۸۰). هنر رمان، تهران: انتشارات آبانگاه، چاپ اول.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی، مقدمه، تصحیح، تعلیقات، توضیحات و فهرستها: محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران: سخن، چاپ دوم.

بیانی، شیرین. (۱۳۷۴). «زن در تاریخ بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ دوم.

بیش، تقی. (۱۳۷۴). «روش علمی در کتاب بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ دوم.

پالمر، ریچارد. (۱۳۷۷). علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.

حسین پناهی، فردین. (۱۳۹۰). «بررسی تقابل حقیقت و واقعیت در تاریخ بیهقی بر مبنای تحلیل گفتمان»، جستارهای ادبی، شماره ۱۷۳، ص ۹۹-۱۲۲.

حسینی، سید حسن. (۱۳۸۳). مشت در نمای درشت (معانی و بیان در سینما)، تهران: سروش، چاپ ۲.

خلیلی، محسن. (۱۳۸۷). سرمایه اجتماعی در تاریخ بیهقی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ش ۱۶۰، ص ۱۵۱-۱۷۳.

داد، سیما. (۱۳۸۵). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: انتشارات مروارید، چاپ سوم.

سلیم، غلامرضا. (۱۳۷۴). «توجیه تمثیلهای تاریخی بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چاپ دوم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۳). شناور شدن زبان و ارتباط آن با رشد خودکامگی، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۰۷-۲۰۸، ص: ۶۶-۶۱.

صحرائی، قاسم و علی حیدری و مریم میرزایی مقدم (۱۳۹۰). لحن، صحنه پردازی و فضا ابزار انتقاد و اعتراض بیهقی، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دوره جدید، سال سوم، شماره ۳ (پیاپی ۱۱)، ص ۷۵-۹۴.

فتوحی، محمود و هادی یآوری. (۱۳۸۸). نقش بافت و مخاطب در تفاوت سبک نثر امیر ارسلان و ملک جمشید، جستارهای ادبی، شماره ۱۶۷، ص: ۱-۲۵.

قوام، ابوالقاسم و مریم درپر. (۱۳۹۰). سبک‌شناسی لایه ای: توصیف و تبیین بافتمند سبک نامه شماره یک غزالی در دو لایه کاربرد شناسی و نحو، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال چهارم، شماره دوم، شماره پیاپی ۱۲، ص: ۱۹۳-۲۱۳.

عبدالهیان، حمید. (۱۳۸۱). جنبه‌های ادبی در تاریخ بیهقی، اراک: دانشگاه اراک، چاپ اول.

کار، ای. اچ. (۱۳۵۱). تاریخ چیست؟، ترجمه حسن کامشاد، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.

علیزاده بیرجندی، زهرا و قنبرعلی رجب‌لو (۱۳۸۹). نقد و بررسی سفرنامه‌های ناصرالدین شاه به فرنگ با رویکرد تحلیل گفتمان، جستارهای ادبی، شماره ۱۶۸، ص ۱۰۹-۱۳۵.

متینی، جلال. (۱۳۷۴). «سیمای مسعود غزنوی در تاریخ بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چاپ دوم، مشهد انتشارات دانشگاه فردوسی.

محمدی، عباسقلی. (۱۳۸۴). بنیان‌های استوار ادب فارسی: تحقیقی در کارکردهای نثر فارسی - تحلیلی از قصه ابو علی حسنک وزیر، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.

مکاریک، ایرنا ریما. (۱۳۸۴). دانش نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.

میلانی، عباس. (۱۳۸۳). تجدد و تجدد ستیزی در ایران، تهران، انتشارات آتیه، چاپ پنجم.

مینوی، مجتبی. (۱۳۷۴). «ترک و تازیک در عصر بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چاپ دوم، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.

نورانی وصال، عبدالوهاب. (۱۳۷۴). «شخصیت آلتوتناش از نظر بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چاپ دوم، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.

والدمن، مریلین. (۱۳۷۵). زمانه و زندگی و کارنامه بیهقی، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران: تاریخ ایران.

ویستر، راجر. (۱۳۸۳). زبان و روایت، ترجمه محبوبه خراسانی، مجله ادبیات داستانی، سال دوازدهم، شماره هشتاد و دو، ص ۴۸-۵۲.

یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۴). «هنر نویسندگی بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چاپ دوم، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ص ۷۹۹-۸۲۹.

انجمن علمی زبان ادبیات فارسی



نشست همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱